

زنان در جمهوری اسلامی دوبار قربانی می شوند!

زنان در جمهوری اسلامی

دوبار قربانی می شوند!

گوشه هایی از خاطرات یک زن زندانی از بند عادی

زندان زنان دیزل آباد کرمانشاه

تاکنون به همت برخی زنان زندانی سیاسی که از سیاهچال های رژیم جمهوری اسلامی جان سالم بدر برده اند، حکایت زندانیان سیاسی، وضعیت زندان و جنایات شیعی را که بر زنان زندانی سیاسی اعمال شده است، خواننده ایم. بی شک زندان، فشرده مناسبات حاکم بر یک جامعه است که قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه را عربان و آشکارا بنمایش می گذارد. زندان های جمهوری اسلامی نمایانگر تعفن، پوسیدگی و رذالت رژیم است. آنچه که کمبود شرح آن حس می شود، شرایط زندانیان عادی زن است. تحت رژیم جمهوری اسلامی زن بودن بالقوه جرم بحساب می آید. بی حقوقی و بردگی زنان نه فقط توسط فرهنگ و سنن عقب مانده، احکام پوسیده و نکبت بار و زن ستیز قرآن و حدیث و...مرتبا بازتولید می شود، بلکه به یاری جمهوری اسلامی قانونی نیز شده است. حکایت زنان عادی زندانی، سند دیگری است دال بر مجرم بودن جمهوری اسلامی. ادعای آنست که بیش از پیش مسئله مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی را بعنوان پایه ای ترین گام در جهت رهایی زنان و دستیابی به جامعه ای عاری از ستم و استثمار، در مقابل جنبش انقلابی و مترقی زنان، و هر جنبش انقلابی دیگری، قرار می دهد.

در این گزارش، «پرشنگ» بیشتر از هم بندی هایش سخن می گوید، کسانی که با اتهامات شان و نوع محکومیت شان از هم «جدا» میشوند. «پرشنگ» از فشارهای روحی که بر این زنان وارد می آید، سخن می گوید، فشارهایی که جو زندان و زندانبان به زندانی وارد می آورد. و بالاخره «پرشنگ» از زنانی صحبت می کند که با وجود آگاهی از خطر محبوس شدن در حصار زندان، از خواست های طبیعی و انسانی شان دست نمی کشند. در خاطرات «پرشنگ» آنچه تکان دهنده است موضوع «محکومیت» این زنان است. آنها بخاطر دفاع از ابتدائی ترین حقوق انسانی خود، بخاطر حق انتخاب همسر، حق طلاق، حق انتخاب دوست و... «مجرم» شناخته شده و تحت قوانین سرکوبگرانه و نفرت انگیز اسلامی، زندانی، سنگسار و اعدام شده اند

زندان زنان دیزل آباد کرمانشاه شامل ۳ بند بود. در بند ۱، از دختر ۱۴ ساله گرفته، تا زن ۷۰ ساله، زندانی بودند. این بند بیشتر افرادی را شامل می شد که به جرم خرید و فروش مواد مخدر دستگیر و بازداشت شده بودند.

بند ۲ شامل ۵۰ نفر بود. جرائم این بند عمدتاً دزدی و داشتن رابطه نامشروع بود. دختری ۱۶ ساله که بخاطر تجاوز برادرش به او حامله شده بود. زنی ۲۰ ساله که به دلیل رابطه با شوهر خواهرش حامله شده بود. دو دختر جوان که خواهر بودند، بدلیل اینکه با شوهر خواهرشان رابطه جنسی داشتند زندانی شده بودند. یک زن با برادر زن برادرش ارتباط داشت و حامله شده بود و پس از دنیا آمدن بچه، او را خفه کردند. در واقع این زن دو جرم داشت یکی رابطه نامشروع و دیگری قتل. زندانیان یک بار در هفته اجازه حمام رفتن و لباسشویی داشتند. لوازم نظافت برای شستشوی حمام ممنوع

بخاطر جلوگیری از خودکشی!) برای نظافت صابون، شانه و کیسه آزاد بود. اکثر زندانیان دچار بیماری های پوستی و زنانه شده بودند. بخاطر همین ما بعضی اوقات در نوشیدن چای (که دو کتری بزرگ برای ۷۰ نفر بود) صرفه جوئی می کردیم تا هر بار یکی سرش را با آب گرم و چای بشوید. چون هم مصرف دارویی داشت و هم با توجه به نبودن آب گرم برای نظافت، خوره مو، شپش و کچلی وجود داشت.

زمستان هیچگونه وسیله گرمایی وجود نداشت و تابستان هیچگونه وسیله خنک کننده. ساختمان زندان بتونی بود و کف بند هم سیمانی و هیچگونه موکت یا کف پوشی برای زمین نداشتیم. بعضی اوقات شخصی بنام نوریان برایمان در مورد گروههای سیاسی صحبت می کرد. و یک زندانی سیاسی زن را مورد اهانت قرار می داد (در بند ما فقط یک زندانی سیاسی زن حضور داشت).

زندان چهار زندانبان زن داشت: دو زن و دو دختر جوان. شبی با یکی از زنان در حال صحبت کردن و خندیدن بودیم که یکی از زندانبانان به ما حمله کرد و فحش های رکیکی داد و وقتی جوابش را دادم مرا تهدید کرد که فردا به بند ۶۴ (بند انفرادی) می فرستمت. گاهی اوقات که زنان با صدای بلند صحبت می کردند بمدت چند روز هواخوری قطع می شد. اکثر زندانیان دچار ناراحتی های روحی شدید بودند.

هنگام ملاقات باید همه جای بدن پوشیده می بود. فقط در بند چادر سر نمی کردیم. در هواخوری

سختگیری زیاد بود.

زنانی در زندان بودند که شوهرانشان نیز در زندان بسر می بردند و کار می کردند. در این زندان مردان اجازه کار داشتند ولی زنان نداشتند. البته چند عدد دار قالی برپا بود، ولی کسی روحیه کار کردن نداشت. هنگام ملاقات زنان حق نداشتند با شوهر یا برادر یا اقوام خود که زندانی بودند، صحبت کنند. خیلی از زنان زندانی، سالی یک بار هم ملاقاتی نداشتند، چون اکثر فامیل هایشان آنها را ترک کرده بودند. در مناطق عقب افتاده این مسئله فشار زیادی روی زندانی می آورد، بطوری که دست به خودکشی هم می زدند.

روزی در حال نماز خواندن بودم (بعضی مواقع نماز می خواندم) دیدم همه اطرافیان به من نگاه می کنند. یکی از زندانبانان به من خندید و گفت وضو گرفتن ات چقدر مسخره است. در جواب گفتم من شیعه نیستم و اینجوری وضو میگیرم. با من لج افتاد و یک هفته از ملاقات محروم شدم. هم بندان من اکثرا زنان و دخترانی بودند که به اتهام داشتن رابطه با مردی زندانی شده بودند. تصویری که قبلا از زندان داشتم این بود که زندان محلی برای تادیب جنایتکاران است. اما در زندان زنان، بسیاری از ما هیچ جنایتی مرتکب نشده بودیم. «جرم» اکثر زنان مبارزه برای حق طلاق، مبارزه برای حق انتخاب همسر، تلاش برای تامین معاش کودکان شان بود و گناه نابخشودنی شان، انتخاب آزادانه عشق و دوست داشتن. بخاطر این خواست ساده و ابتدائی، شلاق میزنند، سنگسار می کنند، طرد میکنند، تحقیر می کنند و.... و اعدام می کنند. در زندان فهمیدم، زنانی که به هر شکلی به مناسبات حاکم تن نمی دهند، دستگیر و زندانی می شوند.

در زندان دختری بود از اهالی روستاهای مرزی پاره. این دختر مردی را دوست داشت، ولی خانواده اش بالاجبار او را به مرد دیگری داده بودند. او شش ماه پس از ازدواجش، با مرد مورد علاقه اش در تهران تماس می گیرد و نزد او می رود و پس از چهار ماه زندگی با مردی که خودش انتخاب کرده بود، در تهران دستگیر می شوند. او حامله بود و در زندان بلاتکلیف بسر می برد. دختر دیگری بود که از مردی حامله شده بود که خانواده اش با ازدواجش با او، مخالفت کرده بودند. او خودش هم نمی دانست که حامله است و وقتی به دکتر مراجعه می کند، دکتر به اداره آگاهی اطلاع می دهد و دختر را دستگیر می کنند.

زن دیگری بخاطر اختلاف با شوهرش دو فرزند ۸ و ۱۰ ساله اش را کشته بود. شوهرش از خانواده فقیری بود و دنبال کارهای خلاف چون پا اندازی و موادمخدر و... بود. زن، شوهرش را تهدید کرده بود که اگر این کارها را ادامه بدهد، خودش و بچه ها را می کشد. شوهر این زن دستگیر می شود و زن پس از بازگشت از ملاقات شوهرش، که گفته بود زنش باعث دستگیری اش شده است، سم درختی می خورد و به سه فرزندش می دهد. دختر بزرگتر نجات می یابد، ولی دوتای دیگر جان باختند. این زن از اهالی روستای کامیاران بود. در زندان بخاطر رضایت شوهرش به سه سال زندان محکوم شد و گرنه حکمش اعدام بود.

زن دیگری که شوهرش کارگر بود، می گفت دوسال با مردی ارتباط داشتم. از شوهرم تقاضای طلاق کردم ولی او قبول نکرد. سرانجام با دوستم نقشه قتل شوهرم را کشیدم در حالی که شوهرم در حال نگاه کردن تلویزیون بود، جلو چشم فرزندانم با چاقو او را به قتل رساندیم، بعد او را در گونی انداخته و در ماشین گذاشتیم و با یک پیت بنزین ماشین را به آتش کشیدیم. اما یکی از بچه هایم که ۵ ساله بود ما را لو داد. دوستم سنگسار شد و خودم محکوم به حبس ابد.

زنی از اهالی کامیاران بود که ۱۲ سال از زندانی بودنش می گذشت. شوهرش با زن دیگری ازدواج می کند و او هم هنگامی که شوهرش در خواب بوده با یک پیت نفت خانه را به آتش می کشد. دخترش نیز بخاطر علاقه شدید به مادر، خود را حلق آویز کرد و جان باخت.

زنی بنام ... سه فرزند داشت. یک بار که پس از مدتها پسرعمویش برای دیدن آنها به خانه شان رفته بود، شوهرش او را کتک می زد. او به تلافی سالها اذیت و آزار از جانب شوهر، با کمک پسر عمویش او را می کشد و با قیر داغ اسفالت دهنش می کنند. زن به تنهایی مسئولیت قتل را بعهده گرفت. درضمن دو فرزند پسرش شاکی بودند. بهرحال چون خانواده مرد پول دیه برای قصاص نداشتند، نمی توانستند او را اعدام کنند. این زن نیز از اهالی کامیاران بود و حدود ده سال بود که در زندان بسر می برد.

دو زن از اهالی اسلام آباد نیز شوهران شان را کشته بودند. شوهر یکی از آنان پاسدار بود. یک بار پس از پایان یک نزاع معمولی هنگامی که شوهرش در حال تماشای تلویزیون بود، با اسلحه شوهرش او را بقتل می رساند. بعد خودش را به پاسگاه معرفی می کند. چهار سال بود که در زندان بود. او تا هنگامی که فرزندش به سن قانونی برسد بلا تکلیف می ماند و اگر فرزندش شاکی قتل پدر شود حکم این زن اعدام خواهد بود.

زنی داماد پاسدارش جلوی خانه اش کشته شده بود. به او اتهام همکاری با ضدانقلاب زده بودند ولی بخاطر اینکه ثابت نشده بود، ۵ سال بود که در زندان بسر می برد.

یک زن کارمند کرمانشاهی به اتهام رابطه با رئیس اداره اش بازداشت شده بود. بار اول با رشوه آزاد شده بود. بعد شایع شد که از آنها عکس گرفته اند. هر دو حکم سنگسار داشتند. زن ۴۵ ساله بود. پس از آزادی از زندان شنیدیم که او در شهر کرمانشاه سنگسار شد.

زن و مردی را که هر دو در بیمارستان کار می کردند، به جرم رابطه نامشروع دستگیر کرده بودند. در مدتی که زن در زندان بود، مرد را بخاطر ارتباط با زن دیگری مجدداً دستگیر کردند.

دو زن دیگر از اهالی یک محله فقیر نشین کرمانشاه بودند. هر کدام ۱۵ سال بود که در زندان بسر می بردند. یکی از آنان هنگام دستگیری ۱۵ ساله بود که حالا ۳۰ سال داشت و دیگری ۴۵ سال داشت. این دو متهم شده بودند که دختر بچه ای را بخاطر گوشواره هایش به قتل رسانده اند.

پیرزن ۷۰ ساله ای را همراه ۴ زن دیگر دستگیر کرده بودند. پیرزن را به جرم داشتن عسرتکده محکوم به ده سال زندان کرده بودند و زنان دیگر همراه او را هرکدام به ۶ سال زندان. شوهران دو تن از این زنان به جرم مواد مخدر در زندان بودند. و دو تای دیگر بیوه بودند. یکی از این زنان پرستار بود و دیگری برای بزرگ کردن بچه هایش خودفروشی می کرد.

دو دختر ۱۴ و ۱۵ ساله بودند که همراه پدر و مادرشان دستگیر شده بودند. پدر و مادر به حبس ابد محکوم شده بودند و دخترها نیز به جرم مواد مخدر به ۱۵ سال زندان محکوم شده بودند.

و بالاخره زنی که صرفاً بدلیل رابطه با یک مرد افغانستانی (پس از طلاق از شوهرش) ابتدا ۶ ماه زندانی و پس از صد ضربه شلاق از زندان آزاد شد. اما بچه اش را از او گرفتند و به پرورشگاه فرستادند.

هرشب تعدادی بازداشتی موقت می آوردند. دخترانی که بخاطر رابطه با پسرها دستگیر شده بودند. یا زنانی بودند که شوهرانشان به آنان تهمت زده بودند.